بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة بیست و هفتم

۳ آذر ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل یک صحبتی در مورد طریق تصحیح روایت علی بن حسن بن فضال عرض کردیم و مرحوم آقای خویی به یک نحو تعویض سند می‌خواهند طریق شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال را معتبر بشمارند.

عبارتی که در جلسة قبل عرض کردم، یک عبارتی در معجم رجال هست که ظاهر بدوی‌اش تطبیقش در بحث علی بن حسن بن فضال روشن است که تطبیق نمی‌کنم. چون ظاهرش این است کأنّ نجاشی و شیخ طوسی هر دو از طریق یک استاد کتاب واحدی را نقل کنند، طریق نجاشی از طریق آن استاد صحیح باشد، طریق شیخ طوسی از طریق آن استاد صحیح نباشد، طریق صحیح آن شیخ در نجاشی را جایگزین طریق شیخ طوسی می‌کنیم. این واضح است که در علی بن حسن بن فضال تطبیق نمی‌کند. چون طریق احمد بن عبدون در نجاشی با طریق احمد بن عبدون در فهرست شیخ یکی است. با هم فرق ندارند که جایگزینی‌شان اثر داشته باشد.

ایشان،‌ من جستجو کردم در مواردی که مرحوم آقای خویی در تقریراتشان و در بحث‌هایشان این بحث را دنبال کردند. روشن‌ترین عبارتی که از ایشان نقل شده که خیلی مطلب را زود روشن می‌کند، واضح می‌کند عبارتی هست در تقریرات بحث ایشان در کتاب النکاح و من حالا عبارت ایشان را می‌خوانم. عبارت را خوب روشن می‌کند. متأسفانه به علت یک نوع تعبیر ابهام آمیزی که در مقدمة رجال هست و مقررینی که این مطلب را درست تحویل نگرفتند همان عبارت مقدمة معجم رجال را در حاشیه‌های این بحث آدرس دادند. در حالی که آن نمی‌تواند تطبیق کند بر ما نحن فیه.

عبارت موسوعة امام خویی جلد ۳۲، صفحة ۲۳۶ که کتاب النکاح هست. در ذیل یک روایتی دارد و هذه الروایة و ان کانت مرویةً بطریق الشیخ قدس سره باسناده الی علی بن حسن بن فضال و کانت الطریق ضعیفاً. چون ایشان علی بن محمد بن زبیر را ضعیف می‌داند. الا انهم معتبرة نظراً الی انّ الشیخ قدس السره انّما تلقّی کتاب ابن فضال مع النجاشی عن شیخهما ابن عبدون و طریقه هذا ضعیفٌ ایضا.

یعنی طریق نجاشی هم از طریق ابن عُبدون ضعیف است.

إلّا أنّه بعد ان یذکر طریقه هذا یذکر أنّ له الی هذا الکتاب طریقاً آخرا معتبرا و هو ما تلقّاه عن شیخه محمد بن جعفر و حیث أنّ من غیر المحتمل ان یکون ما تلقّاه الشیخ قدّس سره من ابن عبدون مختلفاً امّا تلقّاه النجاشی قدّس سره منه کان وجود طریقٍ معتبرٍ للنجاشی الی کتاب ابن فضال کافیاً فی الحکم بصحة ما یرویه شیخ قدس سره عن کتاب ابن فضال.

ایشان در واقع بیانش این هست که نجاشی و شیخ یک طریق مشترک دارند، این طریق ضعیف، ولی نجاشی یک طریق مختص دارد، این طریق مختص و طریق مشترک اینها همه یک چیز را دارند حکایت می‌کنند. همه مربوط به یک کتاب هستند. چون مربوط به یک کتاب هستند طریق مختص نجاشی که صحیح هست باعث می‌شود که طریق شیخ طوسی هم ضعفش مضر نباشد به دلیل اینکه اینها همه مربوط به یک کتاب است. همین که نجاشی طریق معتبر دارد کافی هست برای اینکه این طریق تصحیح بشود. این عبارتی که مرحوم آقای خویی دارند که شبیه این با یک مقداری، این خیلی واضح و روشن عبارت را روشن کرده.

جاهای دیگری هم که یک مقداری نه به این روشنی هست در موسوعه، ج۲۲، ص۲۴۲ که مستند هست، جزء دوم صوم، صفحة ۲۳۷ و مبانی تکملة المنهاج، ج۴۲، موسوعه، ص۱۵۷. آنها هم یک مقداری عبارت آمده که از آن هم همین مطلب را استفاده می‌شود ولی نه به این روشنی.

پس بنابراین آن اشکال بدوی که به مرحوم آقای خویی قبلاً مطرح می‌کردیم آن اشکال ناشی از ابهاماتی بود که در تقریرات مرحوم آقای خویی بود و خیلی هم مایة تعجب بود. چون مطلب خیلی واضحی بود نمی‌شد که مرحوم آقای خویی مطلب به این واضحی را ازش غفلت کرده باشند.

اصل مطلب این هست که این سبک بحث که یک نوع تعویض سند هست و روش‌های دیگر تعویض سند که در کلام مرحوم آقای صدر وارد شده و قبل از ایشان در کلام مرحوم اردبیلی در، مرحوم اردبیلی یک کتابی دارد تصحیح الاسانید آمده و اینکه اوّلین جای جدی تعویض سند همان کاری هست که مرحوم اردبیلی در تصحیح الاسانید دارد که یکی از فوائد خاتمة مستدرک مرحوم حاجی نوری مکملّ آن هست. نقضٌ مما یتعلق بکتاب التهذیب که مرحوم محدث نوری دارد این مکمل همان تصحیح الاسانید مرحوم اردبیلی.

همة این بحث‌های مختلف ناشی از یک ذهنیت خاصی هست که در مورد طرق دارند. هر کدامشان به نحوی این ذهنیت اثرگذار بوده در این بحث‌هایی که مطرح کردند.

من وارد همة آن جزئیات نمی‌شوم. ابتدا یک نکته‌ای عرض بکنم. یک سری از این تعویض اسنادها ناشی از این است که تصور شده که طرقی که در نجاشی، در فهرست هست این طریق نسخة یک کتاب را تصحیح می‌کند. یعنی طریق فهرست شیخ و طریق نجاشی صلاحیت اعتباربخشی به نسخه‌ای از کتاب که در اختیار شیخ طوسی و نجاشی بوده این صلاحیت را دارد. در حالی که مطلب اینجور نیست.

من این بحث را خیلی مفصل در یکی از رساله‌های که منتشر نشده خیلی مفصل بحث کردم. نمی‌خواهم وارد تفصیلش بشوم، در حد مقدار مختصری توضیحی بدهم که قبلاً یک مقداری این بحث را توضیح دادم. ولی یک قدری بیشتر می‌خواهم توضیح بدهم. این که مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی یک سری کتاب برای یک مؤلف ذکر می‌کنند بعد می‌گویند اخبرنا بجمیع کتبه فلان کس. یا اخبرنا بها، یا کتاب خاصی را اسم می‌برند، یا یک مجموعة کتاب را اسم می‌برند. مراد از اخبرنا بجمیع بکتبه چی است؟ آیا مراد این هست که مؤلف آقای مورد نظر ما اینکه این کتاب‌ها را داشته انتصاب این کتاب‌ها به این آقا را این طریق برای ایشان ثابت کرده. یک احتمال این هست که این شکلی باشد که نجاشی می‌خواهد بگوید انتساب کتاب‌ها به مؤلف از این طریق ثابت شده.

اگر این احتمال باشد این احتمال مطلب ناتمامی است، اصلاً اینجور نیست. شواهد متعددی بر ناتمامی این احتمال وجود دارد.

یکی از شواهدش این هست که مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی خیلی وقت‌ها استثناء می‌کنند، می‌گویند اخبرنا بجمیع کتبه الا ما کان فیها من غلوٍ او تخلیط. این استثناء اگر مراد از آن عبارت این هست به ما خبر دادند که مؤلف این ده تا کتاب را دارد. این ده تا کتاب را داشتن ما کان مما فیه من غلو او تخلیط استثنای آن نیست که. این استثنای ما کان فیها من غلوٍ او تخلیط معنایش این است که مستثنا منه روایات و محتوای کتاب است. می‌گوید همة محتوای کتاب را استاد به من منتقل کرد مگر ما کان فیها من غلو او تخلیط. ما کان فیها من غلو او تخلیط را به من منتقل نکرد، روایت نکرد. و الا اگر مراد اخبرنا بجمیع کتبه، انتصاب کتاب به مؤلف باشد، انتصاب کتاب به مؤلف، حتی نمی‌خواهد بگوید ما کان فیها من غلو او تلخیط اینها انتساب به مؤلف ندارد. می‌گوید اصلاً در کتاب‌هایش غلو و تخلیط هست ولی من این غلو و تخلیط را نمی‌خواهم روایت بکنم. نه اینکه غلو و تخلیط در کتاب‌هایش نیست. اصلاً می‌گوید این طرف غالی است، در کتاب‌هایش غلو و تخلیط دارد. ولی من غلو و تخلیطش را روایت نمی‌کنم. این پیداست که مستثنی منه محتوای کتاب است. مخبرٌ عنه محتوای کتاب است، نه نسبت کتاب به مؤلف.

شاگرد:

استاد: کتاب هست، ولی کتاب این مطالبی که در این هست، کتاب نه اسم کتاب، نه اینکه فلانی کتاب دارد. کتاب یعنی این مجموعة روایات. کتاب یعنی آن چیزی که در ما فیه الکتاب. روایاتی که در این کتاب هست این روایات را به من روایت کرد. اخبرنا یعنی روایت‌های این کتاب را برای من نقل کرد، نقل جمیع الروایات المذکورة فی الکتاب. حالا مکمل دارد، در موردش عرض می‌کنم.

شاگرد:

استاد: نه دیگر. اگر انتساب کتاب به مؤلف باشد. انتساب کتاب به مؤلف که این استثناء ندارد. ما کان فیها من غلو او تخلیط می‌گوید در کتاب این آقا غلو و تخلیط وجود دارد. روایت‌های نادرست وجود دارد. استثناء از روایتش است، استثناء از اصل مطلب که نیست.

شاگرد:

استاد: دقت نکردید. مستثنی منه چی است؟

اینکه این آقا این ده تا کتاب را دارد، این را این استاد به من خبر داد، مگر به آن چیزهایی که غلو و تخلیط در آن وجود دارد. این مگر به آن نمی‌خورد که.

یک مدلول بیشتر ندارد. مدلولش این هست که انتساب کتاب به مؤلفین را به من خبر داد. انتساب کتاب به مؤلفین را به من خبر داد این استثناء ندارد که.

ممکن است اصل مفاد یک چیزی باشد از این مفاد مطلب دیگری هم استفاده بشود بالملازمه.

نکتة دوم اینکه در بعضی موارد نجاشی، شیخ، انتساب کتاب به مؤلف را از یک طریق ذکر می‌کند، اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته را به طریق دیگر. اینها را از هم جدا کرده.

مثلاً فرض کنید ترجمة احمد بن محمد بن خالد برقی در رجال نجاشی، فهرست کتبش را از فهرست ابن بطه ذکر کرده، از طریق بعض اصحابنا هم یک ادامه‌ای در فهرست کتب محاسن ذکر کرده می‌گوید زاد بعض اصحابنا این کتاب‌ها را.

بعد از آن اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته که ذکر می‌کند ربطی به ابن بطه ندارد. طریقی که به ابن بطه مرتبط نیست.

و همینجور در موارد مکرر در رجال فهرست شیخ طوسی، اینکه گفتم در رجال نجاشی، ج۱، ص۷۷، صفحة ۱۸۲ است.

در ترجمة جلودی می‌گوید له کتب قد ذکره الناس. صفحة ۲۴۰، رقم ۶۴۰. می‌گوید له کتب قد ذکره الناس، بعد لیست کتاب‌هایش را ذکر می‌کند.

قد ذکره الناس: یعنی عامه این کتاب‌هایش را ذکر کردند. لیستش را که ذکر می‌کند بعد یک طریقی را ذکر می‌کند. این طریق ربطی به آن قد ذکره الناس ندارد.

در موارد متکرر در فهرست شیخ نام کتاب و کتاب‌های یک شخص را از فهرست ابن ندیم ذکر می‌کند. در طریقش که بعد ذکر می‌کند اصلاً ابن ندیم وجود ندارد. این آدرس‌هایش را ملاحظه بفرمایید. فهرست شیخ طوسی، صفحة ۱۲۳، رقم ۱۶۲؛ صفحة ۱۲۴، رقم ۱۶۴؛ صفحة ۲۴۲، رقم ۳۵۶؛ صفحة ۲۶۷، رقم ۳۸۰؛ صفحة ۳۲۳، رقم ۵۲۰؛ صفحة ۳۹۲، رقم ۶۲۱؛ صفحة ۳۹۷، رقم ۶۰۵.

می‌گوید له کتب، این هم هذه الکتب ذکره ابن الندیم. تصریح می‌کند به اینکه ابن ندیم این کتاب‌ها را ذکر کرده ولی بعد طریقی که اخبرنا بجمیع کتبه اصلاً ابن ندیم در آن نیست. اینها به هم ارتباطی ندارند. این دو تا بحث جدا از هم هست.

مفاد طریق را توضیح بدهم. یک کسی که یک کتابی دارد. استادی که کتاب دارد یک موقعی می‌آید این کتابش را به تمامه به شاگرد برای شاگرد می‌خواند. یا شاگرد این را بر استاد می‌خواند. شاگرد یا از استاد سماع می‌کند یا قرائت می‌کند استاد می‌شنود. طبیعتاً می‌تواند، می‌گوید اخبرنا بجمیع هذا الکتاب.

این یک جور اخبار هست، یعنی همة روایات این کتاب را من به طریق سماع یا قرائت از استاد شنیدم.

این یک جور است که سماع و قرائت هست و اخبار تفصیلی است. یعنی تفصیلاً تمام محتوای این کتاب را استاد بر من خواند، من خواندم، استاد شنید، یا یک کس دیگری بر استاد می‌خواند، استاد تأیید می‌کرد من می‌شنیدم. به نحوی اخبار تفصیلی است.

یک جور دیگر این هست که استاد نه اینکه تک تک روایات را بر من خوانده. اجازة کتابش را به من داده. اجازه کأنّ خودش انتقال اجمالی محتوای کتاب است. کأنّ من با این اجازه روایت‌هایی که در کتابم هست را دارم به تو منتقل می‌کنم. خود همین یک نوع طریق تحمل حدیث هست. آقایان می‌گویند تحمل حدیث ۸ تا طریق دارد. طرق ثمانی تحمل حدیث. سماع، قرائت، مناوله، اجازه، وصیت و...، ۸ تا طریق برای تحمل حدیث ذکر می‌کنند. که یکی از آن طرق اجازه است. اجازه خودش یک نوع طریق تحمل اجمالی مطالب آن استاد است.

اینکه می‌گوییم استاد جمیع کتابش را به من اخبار داد، این مفادش این است که این کتابش را یا کلّش را به من قرائت کرد به نحو تفصیلی، یا لااقل اجازة این کتاب را به من داد.

یک سؤال هست این است که آیا وقتی اجازة یک کتاب را می‌دادند الزاما همراه اجازة کتاب یک نسخه‌ای از این کتاب را هم به شاگرد می‌دادند؟ یعنی اجازه حتماً همراه مناولة یک کتاب بوده؟ آقایان گفتند نه اجازه دو جور داریم. اجازة همراه با مناوله، اجازة مجرد از مناوله.

شواهد بسیار زیادی نشان می‌دهد که اجازاتی که علما داشتند الزاماً همراه با مناوله نبوده. و این طرقی که در رجال نجاشی و فهرست شیخ وجود داشته، این طرق، طرقی نبوده که حتماً همراه آن یک نسخة خاصی را از این منابع در اختیار شاگرد قرار داده باشد.

بلکه به چه نحو هست؟ می‌گوید آقا من جمیع کتاب و روایات خودم را به تو اجازه می‌دهم. نسخة صحیح کتاب، گاهی اوقات یک تعبیری در اجازات بوده می‌گوید اجزتُ لک بما صحّ عندک من روایتی. من به تو اجازه می‌دهم که همة آن چیزهایی که در نزد توی شاگرد از روایت من ثابت بشود از من نقل کنی. اجازه در واقع یک نوع شایسته دانستن شاگرد برای تشخیص اینکه این شاگرد می‌تواند تشخیص بدهد که چه چیزی روایت استاد هست، چه چیزی روایت اتساد نیست. بنابراین این شاگرد هست که می‌رود یک نسخه را که معتبر می‌داند این نسخه را از استاد نقل می‌کند. در نتیجه استاد تأیید صحت نسخه را نمی‌کند. استاد تأیید کرده است که شاگرد برای تشخیص نسخة صحیح از نسخة سقیم شایستگی دارد و این شاگرد هست که می‌تواند مطالبی را که در کتاب هست به استاد نسبت بدهد.

بنابراین، این طریقی که وجود دارد، این طریق خودش صحت نسخه را تضمین نمی‌کند. اینکه شاگرد شایسته است برای اینکه صحت نسخه را تضمین می‌کند این را تأیید می‌کند. صلاحیت شاگرد را تأیید می‌کند. بنابراین ما در واقع فرض کنید که علی بن حسن بن فضال به علی بن محمد بن زبیر یک اجازة عام می‌دهد. می‌گوید من جمیع کتب و روایات خودم را به تو اجازه دادم. علی بن محمد بن زبیر هم به نحو عام همة روایات خودش را اجازه می‌دهد به شاگردش احمد بن عبدون. می‌گوید آن چیزی از روایات من ما صحّ عندک من روایتی تو حق داری از من نقل کنی که یک دسته روایات من آن روایاتی هست که من از استادم اجازه‌اش را دارم. یک سری از روایت‌های علی بن محمد بن زبیر روایاتی است که از علی بن حسن بن فضال دارد.

یعنی به وسیلة این اجازه‌ای که علی بن محمد بن زبیر به احمد بن عبدون می‌دهد، روایت‌های استادش علی بن حسن بن فضال هم به نحو اجمالی منتقل می‌شود به شاگردش احمد بن عبدون.

احمد بن عبدون هم می‌گوید من جمیع روایاتی که دریافت کردم به احد طرق من جمله روایاتی که به طریق اجازه دریافت کردم به تو شیخ طوسی اجازه می‌دهم. تو شیخ طوسی اگر تشخیص دادی که این روایت، روایت علی بن حسن بن فضال هست، می‌توانی از این طریق از علی بن حسن بن فضال روایت کنی. چه کسی اینکه این روایت، روایت علی بن حسن بن فضال هست او را تأیید می‌کند؟ شیخ طوسی. این طریق یک طریق عام است. این طریق تأیید نمی‌کند که آن نسخه‌ای که در اختیار شیخ طوسی بوده آن نسخه صحیح است یا سقیم است. چه چیزی صحت آن نسخه را تضمین می‌کند؟ شهادت شیخ طوسی به ضمیمة شهادت اساتیدش بر شایستگی شیخ طوسی بر اینکه این نسخه‌شناس است. اینکه می‌تواند این نسخ را بشناسد.

شاگرد: هدفشان تأیید شاگرد است؟

فایده‌اش این است. با این کاری که می‌کنند این کار یک نوع انتقال روایت هست به شاگرد. اصل اجازات هم در یک حدیثی هست در. عبدالله بن سنان است کی است که مرحوم مجلسی در بعضی از چیزها این را به عنوان سابقه‌های اجازه ذکر می‌کند، شاید هم همینجور باشد. می‌گوید بعضی‌ها می‌آیند می‌خواهند کتاب من را روایت کنند، من کل کتاب را نمی‌توانم برای آنها قرائت کنم. چه کار کنم؟ حضرت می‌گوید یک روایت از اوّلش، یک روایت از وسطش، یک روایت از آخرش برایشان بخوان بعد روایت کن. فرواها لهم، یعنی شما اوّل و وسط و آخر به عنوان تبیّن و تبرّع، آن خیلی شاید خصوصیت آن چنانی اوّل و وسط و آخر نداشته باشد، آن برای اینکه تفصیلاً هم یک روایتی از این کتاب به شاگرد منتقل شده باشد امام علیه السلام این را فرموده، بعد هم می‌گوید روایت کن. روایت کن یعنی اینکه اجازة روایتش را به آنها بدهد، یا نسخه را در اختیار آنها بدهد. حالا مرحوم مجلسی این را جزو شواهد اجازه دانسته. ولی فروها به چه نحو بوده. این مقدارش فی الجمله از آن عبارت استفاده می‌شود که روایت تفصیلی نیست. تصریح در این است که کل روایت را قرائت کنم. اما حالا آیا معنایش این است که فرواها لهم یعنی اجازه‌اش را بده که مرحوم مجلسی استظهار می‌کند؟ ممکن است. ولی ممکن هم هست که مثلاً بعد از اینکه چیز شد این نسخه‌اش را به او بدهد، بگوید این روایت من، بردار از رویش بنویس.

آن که هست این طریق آن چیزی که تصحیح کنندة صحت انتساب کتاب به مؤلف است، شهادت خود شیخ طوسی است. شیخ طوسی که می‌گوید علی بن حسن بن فضال این مطلب را در کتابش آورد، این شهادت معتبر است.

حالا آن طریق درست باشد، آن طریق اصلاً نقشی در تصحیح این کتاب ندارد. آن طریق صلاحیت شیخ طوسی را می‌رساند. صلاحیت شیخ طوسی را از جای دیگر هم احراز کرده باشیم که کردیم دیگر آن طریق این وسط کاره‌ای نیست. و همین نکته باعث می‌شود که ما این طرق در اثبات اعتبار نسخه‌ای از مصادره که در اختیار شیخ طوسی بوده این طرق هیچ نقشی ندارد. تنها نقشی که دارد شایستگی شیخ طوسی برای اینکه نسخه‌شناسی او را تأیید می‌کند. ولی آن هم نقش عمده‌ای نیست. این نقش را ما در مورد شیخ طوسی از جای دیگر می‌دانیم شخصی است که آدم کارکشته‌ای هست و در این جور مسائل وارد هست، نیازی به این نبود.

شاگرد: محمد بن عبدون که می‌گویید سند روایت هست نباید آنجا به ایشان بی‌توجهی بشود.

استاد: نه دیگر. این طرق در اثبات اعتبار کتاب هیچ نقشی ندارد. و این بیانی که داریم هیچ فرقی بین کتب مشهوره و غیر مشهوره هم نیست.

اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته یعنی اینکه اجازة همة کتب و روایاتش را به من داد. روایات یعنی آن روایت‌های واقعی. بنابراین

شاگرد:

استاد: حتی مکتوباتش. همة چیزهایی که استاد دریافت کرده است. حتی آن روایاتش را شما حتی اگر بگویید آن روایات مراد مکتوباتش باشد، یعنی روایاتی که از دیگران دریافت کرده مثلاً. فرض کنید ما روایاته را بگوییم مراد.

شاگرد:

استاد: کتب خودش و روایاتی که دارد، روایاتی که از کتب دیگران دارد.

کتبی که اجازه دارد داخل در آن روایاته می‌شود.

شاگرد:

استاد: کتبی که خودم تألیف کردم و کتبی که از طریق دیگران به من منتقل شده. اینها توضیحات دارد.

اجازه به نحو عام است. اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته مفادش این می‌شود.

شاگرد: اینجوری در خیلی موارد می‌بینیم، موارد خاص

استاد: آن استثناء برای چی است؟ استثنای الا ما کان فیها من غلو او تخلیط به خاطر این است، آقایان اجازه در واقع یک نوع انتقال روایت از مجیز به مجاز له است. جایی که مجیز می‌خواهد کتاب‌های دیگری را اجازه بدهد. کتاب‌های استادش. کتاب‌های استاد را گاهی اوقات این کتاب‌هایش همة روایتش را صحیح نمی‌داند. می‌گوید روایت‌هایی که فرض کنید محمد بن حسن بن ولید می‌خواهد روایت‌هایی را که تحمل کرده این روایت‌ها را به شاگرد شیخ صدوق منتقل کند به وسیلة اجازه.

یکی سری از روایت‌هایی را که به محمد بن حسن بن ولید منتقل شده، روایت‌هایی است که روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری است، در کتاب نوادر الحکمة. ابن ولید این روایت‌ها را صحیح نمی‌داند. و چون صحیح نمی‌داند اجازه دادن آن را هم صحیح نمی‌داند. چون اجازه یک نوع انتقال روایات ولو به نحو اجمال به شاگرد است. استثنا می‌کند. می‌گوید من همة روایت‌هایی را که تحمل کردم به تو منتقل می‌کنم. روایت‌هایی که در کتاب‌های خودم هست. روایت‌هایی که اجازه‌اش را دارم، کتب مشایخ من هست. همه را به تو منتقل می‌کنم، ولی الا ما کان، روایت‌هایی که در کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران هست و غلو و تغلیط هست آنها را به تو نقل نمی‌کنم.

شرط می‌کند به شاگرد که من اجازة روایتی را به تو می‌دهم که غلو و تغلیط نداشته باشد. در واقع این استثناء برای این هست که به شاگرد بگوید که من نمی‌خواهم همة روایت‌های استاد را به وسیلة این اجازه به تو انتقال بدهم. بله انتقال اجمالی است، انتقال تفصیلی که نیست. حتی در این انتقال اجمالی که با اجازه هست استثناء می‌کند. می‌گوید من این روایت‌هایی که غلو و تغلیط هست به وسیلة اجازه به تو منتقل نمی‌کنم. حالا یا گاهی اوقات اصلاً یک روایت خاص را، مثلاً در ترجمة علی بن ابراهیم در فهرست شیخ، شیخ صدوق می‌گوید که من جمیع روایات علی بن ابراهیم را، اخبرنا بجمیع روایاتش را الا به یک روایتی در تحریم لحم البئیر، این روایت خاص را به شما استثناء کرده. می‌گوید این روایت باطل است. این روایت چون باطل است من اجازه‌اش را هم به تو نمی‌دهم. جمیع مطالب این کتاب را به شما منتقل می‌کنم، ولی این یک روایت خاص، این نه. این را به شما روایت نمی‌کنم. یعنی اجازة نقل این را به تو نمی‌دهم. فانه محال یک همچین تعبیری در ذیل آن دارد.

اینها چون نقل روایت باطل را صحیح نمی‌دانستند، ولو به نحو اجمالی. روی همین جهت در اجازاتشان قید می‌کردند، اجازه می‌دهم منقولات استادم را که برای من نقل کرده، مگر منقولات خرابش را، منقولات سعد بن عبدالله که استاد ابن ولید هست در کتاب منتخبات همة منقولاتش را به شما اجازه نمی‌دهم. آن منقولاتی را اجازه می‌دهم که درست باشد، خراب نباشد، امثال اینها. بنابراین علت استثناء هم این هست برای اینکه از انتقال و روایت کردن روایت‌های نادرست ولو به نحو اجازه خودداری کرده باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]